



<http://www.arianafghanistan.com>

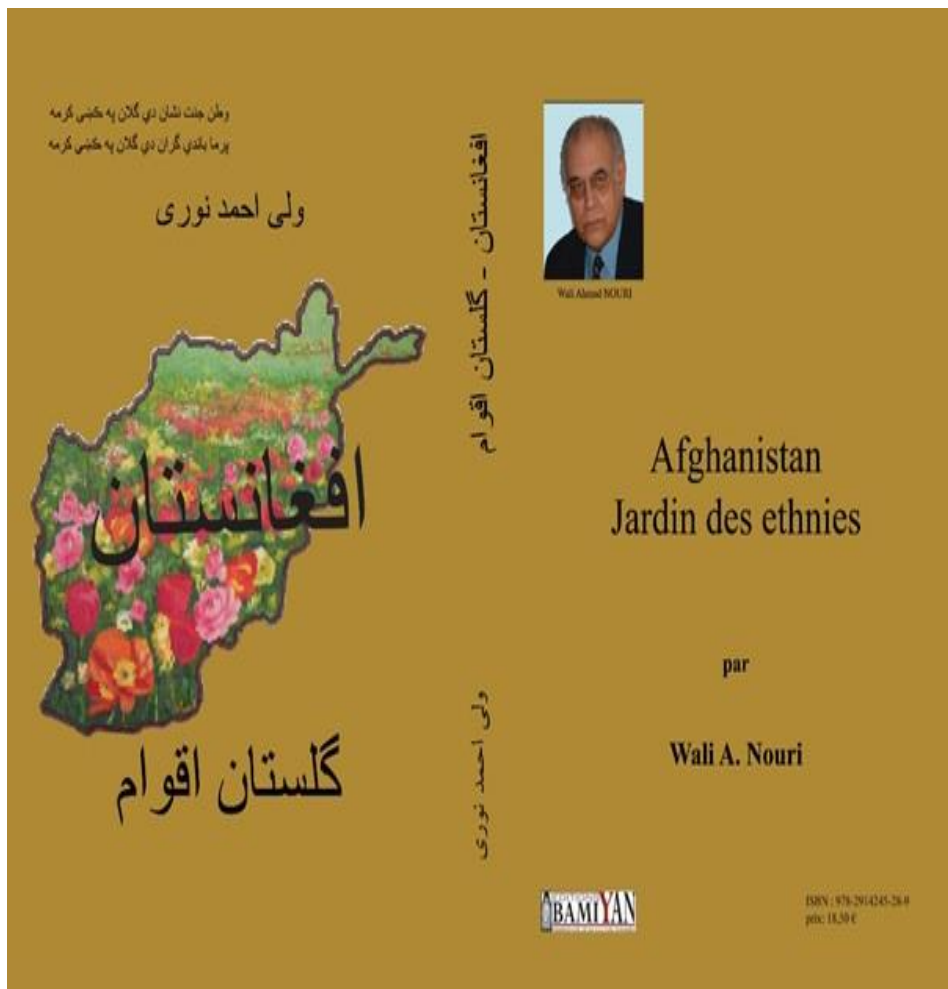


۲۰۱۸/۰۹/۱۹

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت سی و نهم



افغانستان گلستان اقوام

قسمت سی و نهم

اراجیف تکراری شخصی به نام پرویز کابلی

از

ولی احمد نوری



چندی قبل در وبسایت آریایی، در صفحه انترنت به نوشته بی سر و بی پای بر خوردم که همه اراجیف و اکاذیب و تکرار مکررات همان جنفگ گفتن های شماری از "افغانستانی" هاست.

این نوشته به اندازه ای مغرضانه و دور از عفت قلم است که به فحواى اینکه «جواب احمقان باشد خموشی» نبایستی به آن پاسخ داد. ولی از بیم آنکه چنین نوشته های فتنه انگیز اذهان جوانان ما را به بیراهه بکشد، به حکم اجبار، باید لاقلاً بر چند نکته آن انگشت گذاشت و روشنی انداخت.

پیش از آنکه به تفصیل این نکات به جواب این "افغانستانی" بپردازم باید به عرض برسانم که وقتی من این نوشته دور از همه آداب و اخلاق را خواندم به فکر بیستی از نویسنده دانشمند جناب آقای سراج الدین وهاج شدم که در شماره (۶۱) مجله وزین «در دل افغان» جون ۲۰۰۵ نوشته اند.

ای صاحب فضایل، درین غریبه منزل

داکتر شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل

همچنین میخواهم نخست دو موضوع را با نویسنده این اکاذیب مطرح نمایم. ایشان مقاله ای به اصطلاح - قلب واقعبیت های تاریخی و هویت ملی - خود را با این دو بیت شروع می کنند:

خدا آن ملتی را سروری داد

به آن ملت سر و کاری ندارد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت که دهقانش برای دیگران کشت

می خواهم از این هموطن خود بپرسم:

- ۱- تا جایی که من در مورد ایشان معلومات کردم از پیرون مکتب سیاسی کمونیزم می باشند، و اصلاً خدا را نمی شناسد و از وجود آن منکرند، پس با اظهار این بیت چه می خواهند بگویند؟
 - ۲- مقصد شان از ملت چیست؟ چه این گروپ و وطن فروش (خلق و پرچم) اصلاً به ملت باور ندارند و به امر و هدایت بیگانه و بادارشان، مثل اخوانی ها و افراطیون اسلامی، که ملت را رد نموده و به امت اسلامی عقیده دارند، اینها هم ملت را رد کرده به اعضای خانواده انترناسیونالیستی معتقد اند.
 - ۳- مراد شان از تقدیر چیست؟ سر نوشت؟! همان سرنوشتی که باید يك ملت و يك کشور خودش تعیین نماید! این آقایان اگر به این عقیده می داشتند چرا آله دست بیگانه شدند و تقدیر و سرنوشت ملت و کشور خود را دو دسته به شوروی پیشکش کردند. و فردای روز نحس کودتای ننگین ۷ ثور در و دیوار خانه های خود را با تکه های سرخ و شعارهای کمونیستی و چراغ های جشنی آیینی بندان کردند. برای مزید معلومات به جناب محمد قوی کوشان مراجعه شود، زیرا وقتی که تره کی ملعون بر کرسی ارگ تکیه زد جناب غلام حضرت کوشان پدر بزرگوار کوشان چوچه خانه خود را در کارته ۴ چراغان کرده بود.
- از کارگر و دهقان که ذکر نمی کنم! باید ایشان مصرع دوم این بیت را نمی نوشتند و از نوشتن آن شرم می داشتند، چه این گروه اجیر خلق و پرچم به نام کارگر و دهقان آمدند و قدرت سیاسی را ربودند و همان کارگر و دهقان کشور را به خاطر منافع دیگران قربانی کردند. نان کمی که داشتند از آنها گرفتند، و شعار دادند که:

"دودی، کالی، کور"

ولی به عوض "دودی" گلوله و به عوض "کالی" کفن و به عوض "کور" گور دادند. اولاد شان را به جبهات جنگ فرستادند و به کشتن دادند و بر زن و دختر شان تجاوز کردند و چه چه چه! و حالا این آقا آمده است با کمال دیده درایی ما را از فصل بر حذر داشته و درس وصل میدهد.

ازین بیت ها که بگذریم با محتوای ۴ پراگراف اول نوشته شان نه تنها مخالفتی ندارم بلکه با ایشان همفکر و هم عقیده هم هستم، چه درین ۴ پراگراف در مورد نابسامانی های کشور هر چه گفته اند درست گفته اند و این از درد و احساس نیک شان در برابر میهن نمایندگی می کند.

ولی با محتوای پراگراف های ۵ و ۶ ص اول نوشته شان همنوایی ندارم، نخست من یقین دارم که این احصائیه ای که در باره تعداد (یک میلیون) هلاک شدگان قحطی و خشکسالی سال ۱۳۵۰ ش (۱۹۷۱م) در پراگراف ۵ می نویسند، درست و دقیق نیست و حتماً این اعداد را از روی کدام نشریه ای گرفته اند که سهو طباعتی داشته و در عدد تخمینی

(۱۰۰) دو صفر دیگر اضافه شده است. این را برای دفاع از حکومت وقت نمی نویسم چه من به این عقیده هستم که هرگاه در کشوری يك حکومت شایسته، کاردان و مسؤول وجود داشته باشد تلف شدن يك نفر هم از گرسنگی و قحطی دردناک و غیر قابل عفو است چه رسد به صد ها و هزاران نفر. ولی چگونه می توان این چنین يك عدد بزرگ را آنهم در باره کشوری گفت که هنوز در آن احصائیه و به گفته شما آماری وجود نداشت و هنوز هم ندارد. اگر از جناب داکتر پرویز کابلی بپرسیم که سال تولد تان کدام است به یقین نمی دانند (از روز و ماه آن میگذریم) مخصوصاً در زمانی این فاجعه رخ داد که چپی های افغانستان (که شما باشید) منسجم شده بودند و از فرصت استفاده می کردند برای بدنام ساختن و پنداندن وقایع، جهت مسموم ساختن اذهان عامه در برابر حکومت. در این باره ایجاب نوشتن يك مقاله جامع و مفصل دیگر را می کند که امیدوارم در آینده خدمت خوانندگان و جناب پرویز کابلی تقدیم دارم. ولی فعلاً می خواهم معلومات مختصری را به دسترس جناب پرویز کابلی و خوانندگان این نوشته بگذارم.

- ۱- درین سال، صدراعظم افغانستان جناب داکتر عبدالظاهر خان بود که فرزند مردم و از ولایت لغمان افغانستان بودند، نه سردار و نه محمدزایی و نه از اهل بیت خانواده سلطنتی. و همچنان اکثر وزرای حکومت او فرزندان مردم و غیر خاندان سلطنتی بودند که تعدادی از آنها از طبقات بیچاره ترین مردم جامعه ما برخاسته بودند.
- ۲- این فاجعه ملی در افغانستان تنها به مناسبت خشکسالی نبود، بلکه بر اثر قحط سالی نیز بود که به نسبت يك آفت طبیعی ظهور کرده بود و در سال ۱۳۵۰ ش در مزارع گندم مناطقی از شمال و شمال غربی افغانستان (غور، هرات، بادغیس، میمنه و بعضی از مناطق بامیان) علف وحشی سمی (چرمک) در مزارع گندم روئیده بود، وقتی گندم درو و آرد گردید، دانه های علف چرمک نیز با آرد مخلوط گردید که مردم این مناطق از خوردن نان خشک و دیگر غذاهای که با آرد تهیه می شد، دچار مرض تشمع کبد «سیروس جگر» *cirrhose du foie* می شدند و اکثراً تلف می گردیدند. با وجود تلاش ها و فعالیت های دوامدار هیأت های طبی وزارت صحت عامه ماه ها سپری شد و علت این مرضی به دست نیامد تا که از سازمان صحتی جهان طالب کمک عاجل شدند و بعد از رسیدن هیئت های طبی آن سازمان با کمک و معاونت متخصصین داخلی، بالاخره دلیل این فاجعه کشف گردید، و فوراً گندم کافی از تحویلخانه های کابل به صوب این ولایات، زیر سرپرستی دو نفر وزیر مشاور هر يك عبدالستار سیرت و داکتر عبدالوکیل آغاز گردید. ولی البته و با درد و تأسف که تلفات از هزاران نفر تجاوز نموده بود.

و در پراگراف ۶ می فرمایند که در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه، دست ها و پاهای مردم را می بستند و زبان های شان را می بریدند و داشتن ماشین تایپ برای نوشتن می توانست دلیل برای زندان رفتن شخص باشد.

اگر این اراجیف و اکاذیب رد نشود من وجدان خود را ناراحت احساس خواهم کرد. چه من که فرزند یکی از مخالفین این حکومت بودم و پدر من به جرم طرفداری از اعلیحضرت امان الله خان غازی و موافق نبودن با سیاست های حکومت، سال ها در زندان سردار محمد هاشم خان صدراعظم با سرنوشتش دست و پنجه نرم می کرد، دست ها و پاهای مرا کسی نبسته بود، و زبان مرا کسی نبریده بود. و راستی هرچه از زبانم پوره بود از اظهارش هیچگاه دریغ نکرده ام و سال های متمادی ماشین تایپی هم در خانه داشته ام. و هیچ کسی مرا به جرم داشتن آن زندانی نکرده است. بلی من به جواب جناب کوشان نوشته بودم که نباید بدون دلیل به کسی تاخت ولو که آن کس سردار محمد هاشم

خان باشد. و حالا که جناب پرویز کابلی به وکالت جناب قوی کوشان برخاسته و به صورت سوالیه می نویسند که شاید به نظر من (ولی نوری) تاختن بدون دلیل به سروری جلااد و حفیظ الله امین جنایکار هم مردود باشد؟

بلی هموطن گرامی!

مردود است و مردود خواهد بود و حتی اگر کسی بدون دلیل به پیشوایان شما - بیرک کارمل وطن فروش - و نجیب الله جنایت کار «قصاب کابل» - هم بتازد موافق نخواهم بود!!.

جناب پرویز کابلی در صفحه دوم مقاله خود، در فشانی کرده و از افغانستان «کشور کثیرالملیت» سخن می گویند. که توجه ایشان را به شرح آتی جلب می کنم:

کلمه «ملیت» ترجمه تحت اللفظ (nationalité) فرانسوی یا نشنالیتی انگلیسی است که از نگاه حقوق اساسی عبارت از ارتباط حقوقی فرد با تشکیلات دولت است که در اصطلاح تابعیت افاده می شود. همان قسمی که نیشنالیتی از (National) یا نیشنل به انگلیسی برخاسته و نیشنل از کلمه (Nation) یا نیشن؛ به همان نحو ملیت ماخوذ از ملی می باشد و ملی ماخوذ از ملیت، یعنی از لغت ملت با اضافه (ی) نسبت، صفت ملی را ساخته اند که با چسپاندن (ت) در آخر آن، اسم مصدر و یا اسم معنی ملیت به دست آمده. پس ملیت به تشدید حرف سوم فقط و فقط معنای انتساب به ملت را میدهد و بس.

چنانکه وقتی از ملیت ما بپرسند، میگوئیم "افغان". هر معنای دیگری که از کلمه ملیت گرفته شود غلط است و غلط محض. و به اصطلاح اجرانی "الکی" می باشد. که جداً باید از استعمالش خود داری گردد. بلی همانطوری که در افغانستان فقط يك ملت وجود دارد، انتساب ملیت در معنی که داکتر پرویز کابلی، بکار برده، اصطلاح غلط و ناصائبی است که از زمان لینن به بعد در قاموس کمونیسم، در عوض کلمه قوم راه یافته و کمونیستان بگیل هنوز هم آنرا بکار می برند.

چنانکه گفته شد، کلمه ملیت ماخوذ از ملت است و چون ملت متشکل از تمام اقوام يك محدوده سیاسی - جغرافیائی می باشد، پس ملیت در عوض قوم از بیخ و ریشه غلط است و آنهم یک غلطی فاحش.

جناب پرویز کابلی در پراگراف بعدی همین صفحه بی باکانه ادعا می کنند که حکومت های افغانستان با استفاده از زور سعی کرده اند هویت اقوام مختلف آنرا تغییر دهند و خدای ناخواسته هویت قومی و تباری هموطنان هزاره خود را جبراً تغییر داده و آنها را "پشتون" بسازند. جناب پرویز کابلی "افغان" نوشته اند، ولی من این بد را نمی کنم که "پشتون" و "افغان" را باهم خلط نمایم، چه "افغان" بیشتر از دوصد سال است که ملیت باشندگان کشور عزیز ما افغانستان است، از هر تباری که باشند و به هر قومی که ارتباط داشته باشند. ولی "پشتون" هویت قومی یکی از اقوام بزرگ کشور ما است که خود آنها از صد ها قبیله مختلف تشکیل شده اند ولی همه به حکم قانون و به حکم تاریخ سیاسی ما "افغان" می باشند، همچنان که اقوام بزرگ هزاره و تاجک افغانستان از قبایل مختلف تشکیل شده اند و به حکم قانون و به حکم تاریخ همه "افغان" استند، نه من حق دارم و نه آقای پرویز کابلی و نه آقای لطیف پدram و نه دیگران که ملیت افغان را از هموطنان پشتون، هزاره و تاجیک، ایماق، بلوچ و نورستانی و یا سادات که از نژاد عرب

می باشند، سلب نمایند، این حق را نیاکان ما و قوانین اساسی ما به همه باشندگان کشور ما داده اند که جناب پرویز کابلی و محمدقوی کوشان و لطیف پدram و دیگر همفکران شان صلاحیت سلب آنرا ندارند.

در همینجا ایشان بسیار بی باکانه و ابلهانه به زعمای و شخصیت های ملی و تاریخ کشور ما را به استهزاء گرفته اند، بدون اینکه لحظه ای به روز سیاه و خشونت بار رژیم های خائن و دست نشانده شوروی - خلق و پرچم - بین سال های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۲ تأمل کنند و بر قتلها و کشتار فجیعانه هزاران هموطن ما توجه نمایند و از خفقان آن دوره که در تاریخ کشور ما سابقه نداشته است حرفی بر زبان بیاورند. چنین است منطق و انصاف دست پروردگان و از دنیا بیخبران! در همین صفحه دوم در سه پراگراف اخیر، جناب پرویز کابلی می نویسند:

«بگذارید که مردم حرف شان را آزاد بزنند و هویت اصلی خود را به دلخواه خود انتخاب کنند»
(اگر این تجزیه طلبی نیست، پس چیست؟؟؟)

ایشان ضمن اینکه هویت ملی افغان را برای اقوام غیر پشتون افغانستان رد می کنند، بسیار زبونانه و دور از شرف نوشتن بر این نگارنده تاخته اند و نه تنها مرا به عناد با زبان زیبای فارسی متهم ساخته اند بلکه به تفرقه افگنی بین اقوام کشور هم متهم نموده اند.

ایشان می نویسند که گویا اینجانب با زبان پارسی عناد دارم و در بین زبان (فارسی - دری - و تاجیکی) تفرقه ایجاد می کنم و ساختن دکشنری (دری - فارسی) را که من روی دست گرفته ام به باد انتقاد و تمسخر گرفته است و به جواب او باید نوشت که آیا این بادران ایرانی او نیستند که با تبدیل کردن کلمات:

(موضوع به سوژه - فرانسوی) - (چراغ به لامپ - فرانسوی) - تشکر به مرسی - فرانسوی) - (پرده به اکران - فرانسوی) - (پوقانه به بالون - فرانسوی) - (درخشان به برلیان - لاتین) - (تزیینات به موبلمان - فرانسوی) - (پلی به بیکاربنات - فرانسوی) - (پیاله به استیکان - روسی) - آنهم غلط چه استیکان در روسی به نعلبکی یا بشقاب زیر پیاله گویند نه به پیاله و گبلاس) و صد های دیگر، با زبان فارسی دشمنی می ورزند؟؟؟

در مقاله من تحت عنوان (استعمال نام "افغانستانی" جرم است) که در شماره ۸۵ ص ۹ جریده وزین و ملی "مردم افغانستان" به پاسخ جناب محمد قوی کوشان نشر شده است، جناب کوشان را مخاطب ساخته ام و خواهش و تمنی نموده ام که خودشان و همفکران و همقلمان شان از دشمنی با کلمه افغان بگذرند و استعمال نام "افغانستانی" را برای هویت ملی باشندگان "ملت" افغانستان ترک کنند چه این کارشان تفرقه، دوری و دویی و اختلاف بین اقوام عزیز افغانستان خواهد شد و خدای نخواستہ روزی سبب برخوردهای مسلحانه و جنگ ها و خونریزی های جبران ناپذیر خواهد شد و این هموطنان مسؤولیت آنرا شدیداً بردوش خواهند داشت. جناب پرویز کابلی به وکالت جناب کوشان برخاسته و در جایی از نوشته اش، بر عکس مرا متهم به این کار یعنی تفرقه افگنی می سازد و التجای مرا منطق منحرف می خواند و مردم را اغوا میکند و میگوید - آقای نوری با ذکر و تکرار اکاذیب و تحریف های (چو افغان نباشد، تن من مباد) جز احساسات واهی ماحصل دیگر نخواهد داشت، مگذارید با همچو منطق های منحرف جنگ های اقوام دامن زده شود.

وا عجباً !!

این را گویند (بگیرش که "نگیردت")، بلی (هم دزد می گوید خدا و هم کاروان)، من چه نوشته ام و چه گفته ام و این آقا چه می نویسد و چه می گوید؟ من چه می گویم و دنبوره ام چه می گوید؟؟؟

خواننده عزیز شما خود نوشته مرا در شماره ۸۵ جریده وزین مردم افغانستان، و یا در وبسایت های مختلف افغان ها در انترنت، و در سال ۲۰۱۶ تکراراً در وبسایت ملی «آریانا افغانستان آنلاین» شده بکمک لینک آتی بخوانند

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/wali_n_estemaal_nam_afghanistani_jorm_ast.pdf

که با چه احترام و مراعات عفت قلم رقم شده است و نوشته این ارجمند را هم در بخش سیاسی وبسایت آریایی <http://ariaye.com/dari2/siasi/pkabuli.html> بخوانید و ببینید که با چه بدزبانی، با چه زبونی و دور از عفت قلم نوشته شده است.

در جای دیگری این آقا از طریق يك بيت حافظ به من خطا می کند:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تست

عرض خود می بری و زحمت ما میداری

جواب او را حضرت بیدل میگوید:

این عالم پوچست و همین هیچ کسی چند

پرواز جنون کرده به بال مگسی چند

ایکاش این جناب به بال خود پرواز میکرد نه با بال مگس، چه این جناب و همفکران او این سخنان را برای ارضای خاطر دشمنان افغانستان که همسایه طماع ما هستند، میگویند و مینویسند و به بال آنها پرواز میکنند، ولی اینرا فراموش کرده اند که تاریخ پر افتخار کشور ما در دوره های مختلف، مردم ما نشان داده است که عنقا وار این مگس های تجاوزگر را از کشور خود رانده و نابود کرده اند، و انشاء الله این مردمان خوار و زبون را هم که به پای بیگانه راه میروند و به بال بیگانه مگس وار پرواز میکنند، ناکام خواهند ساخت و نخواهند گذاشت که با اهداف پلید شان برسند.

ادامه دارد



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر

عکس نویسنده، به فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره